شبی که سرنوشت‌ساز شد

نویسنده: احمد حسینی
Translator: احمد حسینی
تاریخ انتشار: 9 Shahrivar 2585 باستانی برابر با August 31, 2026 میلادی

در مرکز شهر فیلادلفیا، کارمند شیفت شبِ هتلی ارزان‌قیمت مشغول انجام وظیفه بود که زوجی سالخورده وارد هتل شدند.

مرد سالمند گفت:

«من و همسرم تمام شهر را برای پیدا کردن اتاق زیر پا گذاشته‌ایم. نمی‌دانستیم این روزها جشن‌ها و نمایشگاه‌های زیادی در شهر برگزار می‌شود. حالا شب از نیمه گذشته و هر دو بسیار خسته‌ایم. فقط لطفاً به ما نگویید که هیچ اتاق خالی ندارید.»

واقعیت این بود که همهٔ اتاق‌های هتل پر شده بود. بااین‌حال، کارمند جوان می‌خواست هر کاری از دستش برمی‌آید برای این زوج انجام دهد. خستگی و ناامیدی به‌روشنی در چهرهٔ آنان دیده می‌شد.

او گفت:

«اتاق شخصی من چندان بزرگ یا مجلل نیست، اما خوشحال می‌شوم امشب مهمان من باشید.»

زوج سالخورده با سپاس فراوان پیشنهاد او را پذیرفتند.

صبح روز بعد، هنگام صرف صبحانه، مرد سالمند از مدیر هتل خواست کارمند شیفت شب را نیز صدا بزند. کارمند، با این امید که مهمانانش شب آرامی را سپری کرده باشند، به سالن صبحانه رفت.

مرد سالمند پس از معرفی خود گفت:

«نام من جان یاکوب آستور است.»

سپس رو به کارمند کرد و افزود:

«اگر روزی در نیویورک هتلی بزرگ و باشکوه بنا کنم و از شما بخواهم مدیریت آن را بر عهده بگیرید، آیا این پیشنهاد را خواهید پذیرفت؟»

کارمند که تصور می‌کرد با یک شوخی روبه‌رو شده است، تنها لبخندی زد.

سال‌ها بعد، هتل **والدورف–آستوریا** ساخته شد و همان کارمند جوان به یکی از مشهورترین مدیران تاریخ هتلداری جهان تبدیل شد.